

معیارهای غلو در قرآن و روایات

داوود افقی*

چکیده

آنچه در این نوشتار به دنبال آن هستیم، به دست آوردن ملاک‌ها و معیارهایی از قرآن و احادیث معتبر است تا بتوان با آن ملاک‌ها، روایاتی را که احتمال اشتغال آنها بر اعتقادات و مفاهیم غلوآمیز می‌رود، شناسایی کرد.

در آیات قرآن، غلو همزاد و همراه کفر و شرک است و غالبان کسانی هستند که اعتقاد و سخنشان در باره دیگران به نفی ربوبیت الهی می‌انجامد و انکار عبودیت و بندگی دیگران را در پی دارد. انتساب ربوبیت و الوهیت به غیر خدا، انتساب صفات اختصاصی الهی به غیر خدا و نفی بشریت پیامبران الهی، ملاک‌های غلو در قرآن است، در روایات نیز، علاوه بر موارد قرآنی، اموری چون ادعای نبوت ائمه و تفضیل ائمه بر پیامبر از مصادیق غلو شمرده شده است. بررسی روایات موسوم به «قولوا فینا ما شئتم» نیز بخش پایانی این نوشته را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: غلو، معیارهای قرآنی غلو، معیارهای حدیثی غلو.

درآمد

معمولاً در بحث‌ها و نظراتی که در باره ویژگی‌های اهل بیت و روایات مشتمل بر آنها ارائه می‌شود، افراد بدون ملاک‌ها و معیارهای مستند و فقط بر اساس پیش فرض‌ها، سلاقی و دیدگاه‌های شخصی نظر می‌دهند، فردی روایتی را غلوآمیز قلمداد می‌کند و شخص دیگر، آن را حداقل اعتقاد در باره اهل بیت می‌داند. از این رو، استخراج و تبیین معیارهایی از منابع قابل اعتماد، بسیار مهم و ضروری است. نکته مهمی که نیاز ما را برای به دست آوردن ملاک‌ها و معیارهای غلو تشدید می‌کند، آن است که در متهم کردن راویان به غلو، نمی‌توان به رأی و نظر علمای رجال اطمینان نمود. بسیاری از بزرگان به

* دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش قرآن و متون اسلامی، دانشکده علوم حدیث قم.

این مسأله اذعان کرده‌اند که در موارد متعددی، دانشمندان رجال بر اساس اعتقاد خود، رأی به غالی بودن یک راوی داده‌اند.

وحید بهبهانی می‌گوید:

اعلم ان الظاهر، ان كثيراً من القدماء سيما القميين منهم و (الغضائري) كانوا يعتقدون للأئمة منزلة خاصة من الرفعة والجلالة و مرتبة معينة من العصمة والكمال بحسب اجتهادهم و رأيهم، و ما كانوا يجوزون التعدي عنها و كانوا يعدون التعدي ارتفاعاً و غلواً حسب معتقدهم، حتى انهم جعلوا مثل نفى السهو عنهم غلواً، بل ربما جعلوا مطلق التفويض اليهم - او التفويض الذي اختلف فيه كما سنذكر - او المبالغة في معجزاتهم و نقل العجائب من خوارق العادات عنهم، او الاغراق في شأنهم و اجلالهم و تزييهم عن كثير من النقص، و اظهار كثير قدرة لهم، و ذكر علمهم بمكنونات السماء و الارض، ارتفاعاً او مورثاً للتهمة به، سيما بجهة ان الغلاة كانوا مختلفين في الشيعة مخلوطين بهم، مدلسين. و بالجملة: الظاهر ان القدماء كانوا مختلفين في المسائل الاصولية ايضاً، فربما كان شيء عند بعضهم فاسداً او كفراً، غلواً او تفويضاً، او جبراً او تشبيهاً، او غير ذلك و كان عند اخر مما يجب اعتقاده، او لا هذا و لا ذلك، فعلى هذا ربما يحصل التأمل في جرحهم بأمثال الامور المذكورة.^۱

و مرحوم مامقانی در *تنقيح المقال* می‌نویسد:

بارها گفته‌ایم که اتهام غلو به راویان غیر قابل اعتماد است؛ زیرا آنچه امروزه در مراتب و مقامات امامان ضروری مذهب به شمار می‌آید، در گذشته نزد عده‌ای غلو به شمار می‌آمده است.^۲

از طرف دیگر، غلو اگر غلو در ذات نباشد، بلکه به نحو غلو در صفات باشد،^۳ با وثاقت قابل جمع است؛ هم‌چنان که سنی بودن با وثاقت قابل جمع است. ممکن است کسی در باره خصوصیات ائمه دارای اعتقادات غلوآمیز باشد، اما فردی راستگو و موثق باشد، و از سوی دیگر، فردی که متهم به غلو نیست، امکان دارد نقل کننده مطالب غلوآمیز باشد، و یا این که فرد غالی، روایت را در غیر زمان غلو خود نقل کند. بنا بر این، ضروری است که ملاک‌های مشخصی برای غلوآمیز بودن توصیفی از اهل بیت استخراج شود.

لازم به ذکر است که باید بررسی روایاتی که احتمال اشتغال بر مفاهیم غلو آمیز در باره آنها می‌رود، در دو مقام صورت بگیرد:

۱. اصول علم الرجال، ص ۱۰۸ (به نقل از فوائد وحید بهبهانی، ص ۳۸ ملحق به رجال خاقانی).

۲. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳. غلو در ذات: «عبارت است از خارج کردن پیامبر اکرم و ائمه از حد ذات خود و رساندن آنان به مقام الوهیت و ربوبیت، و یا خارج کردن ائمه از مقام خود، یعنی امامت و رساندن آنان به مقام نبوت». غلو در صفات: «آن است که ائمه را در همان حد ذات و مقام خود، یعنی بشر و امام نگه داریم، ولی صفات و ویژگی‌ها و اعمالی را که اولاً و بالذات مخصوص خداوند است، به آنان نسبت دهیم». در باره محدوده و انواع غلو ر.ک: دانش‌نامه امام علی، ج ۳، ص ۳۸۰ - ۳۸۲ «مقاله غلو»، نعمت‌الله صفری فروشانی؛ مشکلة الغلو فی الدين فی العصر الحاضر، ج ۱، ص ۲۷ - ۳۹؛ الغلو فی الدين فی حياة المسلمين المعاصرة، ص ۷۰ - ۸۰؛ مکتب در قرآن تکامل، ص ۶۰ - ۶۵.

۱. مقام ثبوت،

۲. مقام اثبات.

در مقام ثبوت باید بررسی شود که آیا در واقع و نفس الامر (بدون توجه به این که روایت و دلیل ما در چه وضعیت و موقعیتی قرار دارد)، امکان اتصاف اهل بیت به اموری که در روایات به آن منتسب شده‌اند، وجود دارد یا نه؟ برای قضاوت در این مقام نیازمند تعریف خط قرمزها و ملاک‌هایی از قرآن، احادیث معتبر و عقل هستیم تا روایات را به این معیارها عرضه کنیم. از این رو، نوشته حاضر، ناظر به مقام ثبوت است و هدف ما تعریف همین خط قرمزها و معیارهاست. در مقام اثبات نیز با بررسی سندی و محتوایی، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که آنچه به اهل بیت نسبت داده شده تا چه حد قابل اثبات است؟^۴

قرآن کریم مهم‌ترین منبع در حوزه مطالعات دینی و اسلامی است. در این بحث نیز ابتدا معیارهای قرآنی غلو مطرح و در ادامه به معیارهای حدیثی خواهیم پرداخت.

معیارهای قرآنی

با مراجعه به آیات قرآن و دسته بندی آنها می‌توان امور زیر را به عنوان معیار و ملاک برای غلومطرح کرد:

۱. انتساب ربوبیت و الوهیت به غیرخدا

این انتساب می‌تواند هم به صورت نفی ربوبیت الهی و پرستش غیرخدا باشد؛ مانند، بت‌پرستی، جن پرستی و پرستش ملائکه و هم در قالب شریک قرار دادن برای خداوند در ربوبیت و الوهیت؛ مثل قول به تثلیث و پنداشتن پسر برای خداوند آیات بسیاری به این مسأله اشاره دارند که برخی از آنها را از باب نمونه ذکر می‌کنیم:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۵

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لَ لِظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۶

4. برای بررسی بیشتر ر.ک: «دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث».

5. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

6. سوره مائده، آیه ۷۲.

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۷.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۸.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَكْبَرُ يُؤَفِّكُونَ﴾^۹.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبِيَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^{۱۰}.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءُ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾^{۱۱}.

و آیات بسیار دیگری که دلالت دارند بر این که، انتساب ربوبیت به غیر خداوند، چه به صراحت و چه به گونه‌ای که به نفی ربوبیت الهی بی‌انجامد، و یا غیر خداوند را حتی انبیا و اولیا در ربوبیت شریک او قرار دهد، کفر و شرک بوده و صاحبان این عقاید و گفتار مستوجب دوزخ و عذاب الهی هستند. در کنار این آیات، آیات زیادی در قرآن وجود دارد که بر عبودیت انبیاء و اولیاء و ملائکه تأکید دارند و همگی بیان‌گر این مطلب هستند که بارزترین خصوصیت مفریان الهی، عبودیت محض و خلوص توحید آنان است و هر اندازه که ولی خدا، مقامش بزرگ‌تر و تقریبش به خداوند بیشتر باشد، عبودیت و بندگی او نیز، فزون‌تر خواهد بود:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَيِّتَةُ الْمُقَرَّبُونَ...﴾^{۱۲}.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾^{۱۳}.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾^{۱۴}.

7. سوره آل عمران، آیه ۸۰.

8. سوره مائده، آیه ۷۷.

9. سوره توبه، آیه ۳۰.

10. سوره آل عمران، آیه ۷۹.

11. سوره سبأ، آیه ۴۰.

12. سوره نساء، آیه ۱۷۲.

13. سوره انبیاء، آیه ۲۶.

14. سوره صافات آیه ۱۷۱.

۲. انتساب صفات اختصاصی الهی به غیر خدا به نحو مطلق

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که بر اختصاص صفاتی به خداوند دلالت دارد و این که تنها اوست که متصف به این صفات می‌شود؛ صفاتی چون، علم به غیب، خالقیت، رازقیت، محیی و ممیت بودن، حیات ذاتی و دیگر صفات ذاتی و فعلی خداوند.

نمونه‌ای از آیات:

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ﴾^{۱۵}

﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ﴾^{۱۶}

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَابْرِضْ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَابْيَصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرْ أَيْمَرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^{۱۷}

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^{۱۸}

﴿وَمَا مِنْ ذَاتَةٍ فِي أَرْضٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^{۱۹}

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^{۲۰}

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ...﴾^{۲۱}

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^{۲۲}

15. سوره انعام آیه ۱۰۲.

16. سوره زمر، آیه ۶۳.

17. سوره یونس، آیه ۳۱.

18. سوره روم، آیه ۴۰.

19. سوره هود، آیه ۶.

20. سوره روم، آیه ۳۷.

21. سوره انعام، آیه ۹۵.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^{۲۳}.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...﴾^{۲۴}.

در این میان، آیات دیگری در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد، برخی افراد به اذن و عنایت الهی می‌توانند به این صفات متصف شوند؛ مثل انتساب، زنده کردن و میراندن و روزی دادن و... به برخی ملائکه^{۲۵} و یا انتساب خلقت، زنده کردن، میراندن و شفا دادن به حضرت عیسی^{۲۶} - که به اذن خداوند و برای اثبات نبوت او بود - و یا علم برخی از پیامبران به غیب،^{۲۷} بنا بر این، آیات حصر دلالت دارد که این صفات اصالتاً و ذاتاً از آن خداست و آیات دیگر نشان می‌دهد که به اذن و عنایت الهی افراد دیگری می‌توانند منتسب به این صفات شوند؛ اما نه به نحو استقلالی. البته میزان، محدوده و نحوه انتساب به خواست خداوند است؛ هم‌چنان که در برخی موارد، انتساب این‌گونه امور، از باب سببیت و وسیله بودن دیگران است؛ مثل انتساب زنده کردن و میراندن و روزی دادن به برخی ملائکه و یا در برخی موارد به عنوان معجزه پیامبر الهی مطرح شده است؛ مثل انتساب آفریدن، زنده کردن، میراندن و شفا دادن و... به پیامبران که در واقع، محدود به زمان و مکان و عمل خاصی بوده است و بر صدق ادعای نبوت گواه بوده است. در باره علم غیب نیز، علم کسانی که با عنایت الهی از غیب آگاه می‌شوند، وابسته به خواست و اراده الهی است و هر وقت خداوند اراده کند، از آنان سلب می‌شود و محدوده آگاهی از غیب نیز به خواست و اراده الهی بستگی دارد. در هر حال، روشن است که هیچ موجود دیگری را نمی‌توان به نحو مطلق و بدون قید و شرط متصف به این صفات کرد.

۳. نفی بشریت پیامبران الهی

از برخی آیات برمی‌آید که نفی بشر بودن انبیای الهی یکی از مصادیق غلو است و البته به دنبال انبیا در باره ائمه نیز می‌توان گفت که هر سخن و اعتقادی که مستلزم خروج آنان از بشر بودن باشد غلو آمیز است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^{۲۸}.

﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^{۲۹}.

22. سوره نمل، آیه ۶۵

23. سوره هود، آیه ۱۲۳

24. سوره انعام، آیه ۵۰

25. سوره نساء، آیه ۹۷؛ سوره انعام، آیه ۶۱؛ سوره محمد، آیه ۲۷؛ سوره نحل، آیه ۲۸ و ۳۲.

26. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

27. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹؛ سوره هود، آیه ۴۹؛ سوره یوسف، آیه ۱۰۲؛ سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷؛ سوره تکویر، آیه ۲۲ - ۲۴.

28. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

29. سوره اسراء، آیه ۹۳.

در مجموع، با توجه به آیات الهی می‌توان گفت که در قرآن کریم غلو همزاد و همراه کفر و شرک است و غالبان کسانی هستند که اعتقاد و سخنشان در باره دیگران به نفی ربوبیت الهی می‌انجامد و نفی عبودیت و بندگی دیگران را در پی دارد، در قرآن بالاترین فضیلت پیامبران و اولیای خدا، عبودیت و خاکساری در برابر حضرت حق و به کمال رساندن بندگی و اطاعت اوست، آری، هم‌چنان که نباید فضایل و مقامات اولیای الهی را انکار کرد، در عین حال، همواره باید متذکر شد که آنان هرچه دارند، از خدا دارند. در بحث بعدی روشن خواهد شد که اهل بیت نیز بر طبق تعالیم قرآن کریم تأکید و اصرار نموده اند که در توصیف ایشان نباید به ربوبیت و اولوهیت الهی خدشه‌ای وارد شود (با انکار یا با شریک قرار دادن) و عبودیت و بندگی آنان نیز نباید به فراموش سپرده شود.

معیارهای حدیثی

اهل بیت به عنوان کسانی که در معرض غلو غالبان قرار داشتند، خود پیش‌قدم مبارزه با غالبان شدند و در خط مقدم جبهه مقابله با غالبان قرار گرفتند، و به‌گونه‌های مختلف درصدد روشن‌گری افکار عمومی و جلوگیری از انحراف مردم برآمدند و از گسترش و نفوذ غالبان و اندیشه‌های آنان در جامعه جلوگیری نمودند. در این میان، اولین کسی که پیش‌بینی ظهور و بروز غالبان را نمود، وجود گرامی پیامبر اسلام بود. رسول الله فرمود:

لا ترفعوني فوق حقي فإن الله تعالى اتخذني عبداً قبل أن يتخذني نبياً.^{۳۰}

پیامبر اکرم در این حدیث، بر عبودیت و بندگی خود تأکید نموده‌اند تا دیگران فراموش نکنند که پیامبر نیز بنده‌ای از بندگان خداوند است و در توصیف او، حقیقت عبودیت و بندگی او را از یاد نبرند. و در جایی دیگر با تشبیه امام علی به حضرت عیسی از ظهور غلوکنندگان درباره امیرالمؤمنین خبر دادند:

يا علي مثلك في هذه الامة كمثل عيسى بن مريم. احبه قوم فافرطوا فيه و ابغضه قوم فافرطوا فيه.^{۳۱}

و پس از ایشان نیز امیرالمؤمنین براءت خود را از غالبان در حقیقش بیان فرمود:

اللهم اني بريء من الغلاة كبراءة عيسى بن مريم من النصارى...^{۳۲}

هر دو متن از شباهت غلوکنندگان در باره حضرت عیسی و امام علی خبر می‌دهد و البته غالبان در حق حضرت عیسی او را به مقام الوهیت و ربوبیت می‌رساندند. در روایتی امام صادق پس از برشمردن

30. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۱؛ الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۸۱؛ النوادر للراوندي، ص ۱۲۵، ح ۱۴۳.
31. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۸۹؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۲، ص ۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴، ح ۳۴ به نقل از احمد بن حنبل در المسند و ابوالساعات در فضائل العشرة؛ و همچنین ر.ک، المناقب للخوارزمي، ص ۳۱۷، ح ۳۱۸؛ كنز العمال في سنن الأفعال و الأفعال، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۴۵۹۶.
32. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الامالی للطوسی، ص ۶۵۰ ح ۱۳۵۰.

اسامی برخی از غالیان، با تقسیم غالیان در حق اهل بیت به دو گروه به ریشه‌ها و دلایل غلو آنان اشاره نموده‌اند:

... اَنَا لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابٍ يَكْتُبُ عَلَيْنَا أَوْ عَجَزَ الرَّأْيِ كَفَاتَنَا اللَّهُ مُؤَنَةً كُلِّ كَذَابٍ وَ إِذْ أَقْبَهُمْ حَزْرَ الْحَدِيدِ.^{۳۳}

طبق این حدیث، گروهی از غالیان انسان‌هایی دروغ‌گو، شیاد و فاسد بودند که از این طریق دنبال منافع دیگری بودند. در واقع، آنان دشمنان اهل بیت بودند که با تظاهر به دوستی اهل بیت درصدد رسیدن به خواسته‌های شیطانی خود بودند و گروه دیگر دوست‌دارانی ضعیف‌العقل بودند که ظرف ذهنی آنان، تحمل درک فضایل و مقامات اهل بیت را نداشت. بنا بر این، از دروغ‌گویان و فرصت طلبان پیروی می‌کردند و به غلو درباره اهل بیت پرداخته، آنان را به ربوبیت و امور دیگر منتسب می‌کردند.

در این‌جا با بررسی روایات و دسته‌بندی آنها تلاش کرده‌ایم تا ملاک‌ها و معیارهای غلو را از دیدگاه اهل بیت استخراج کنیم.

۱. انتساب ربوبیت و الوهیت به اهل بیت

بیشترین روایات اهل بیت در مقابله با غالیان در این باره نقل شده است و گروه‌های مشهور غالیان، محوری‌ترین و فاسدترین اعتقادی که داشتند، انتساب ربوبیت و الوهیت به اهل بیت بوده است. اهل بیت ضمن لعن و طرد غالیان، انتساب ربوبیت و الوهیت به غیرخدا را مصداق کفر و شرک برشمرده و ادعای ربوبیت بندگان خدا را به عنوان کوچک جلوه دادن عظمت الهی تعبیر می‌نمودند (بصغرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله) و از چنین نسبت‌هایی که غالیان به آنان می‌دادند، به شدت منزجر و برآشفته می‌شدند و با تندترین کلمات با آن برخورد می‌نمودند. به برخی از روایات به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

امام صادق فرمود:

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم، فإن الغلاة شر خلق الله، يصغرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله...^{۳۴}

مواظب باشید غالیان، جوانانتان را فاسد نکنند؛ زیرا غالیان بدترین خلق خداوند، عظمت خداوند را پایین می‌آورند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌کنند.

امام رضا فرمود:

من تجاوز بأمير المؤمنين العبودية فهو من المغضوب عليهم ومن الضالين؛^{۳۵}

33. رجال الكشي (اختيار معرفة الرجال)، ج ۲، ص ۵۹۳، ح ۵۴۹.

34. الامالی للطوسی، ص ۶۵۰، ح ۱۳۴۹.

35. الاحتجاج، ج 2، ص 453؛ التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، ص 50.

کسی که امیرالمؤمنین را از مرز بندگی فراتر برد، او از مغضوبان و گمراهان خواهد بود.

عن محمد بن زید الطبری: كنت قائماً على رأس الرضا بخراسان و عنده عدة من بني هاشم، منهم اسحاق بن موسى العباسي فقال: يا اسحاق! بلغني ان الناس يقولون: انا نزع من ان الناس عبيد لنا، لا و قريتي من رسول الله ما قلته قط و لا سمعته من احد من ابائي و لا بلغني من احد منهم قاله، لكننا نقول: الناس عبيد لنا في الطاعة، موال لنا في الدين، فليبلغ الشاهد الغائب.³⁶

محمد بن زید طبری گفت: من در خراسان نزد حضرت رضا ایستاده بودم و نزدشان گروهی از بنی هاشم و در میانشان اسحاق پسر موسی بن عیسیای عباسی بودند. پس حضرت فرمود: ای اسحاق، شنیده‌ام مردم می‌گویند ما می‌پنداریم که مردم بندگان ما هستند. نه. سوگند به خویشاوندی‌ام با رسول خدا! هرگز آن را نگفته‌ام و از پدرانم شنیده‌ام که آن را بگویند و از کسی شنیده‌ام که پدرانم آن را گفته باشند، ولی من می‌گویم: مردم در اطاعت بنده ما هستند و در دین پیرو ما، پس حاضران این سخن را به غایبان برسانند.

امام صادق فرمود:

لعن الله المغيرة بن سعيد! فإنه كان يكذب على أبي فاذقه الله حر الحديد، لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في انفسنا و لعنا الله من ازالنا عن العبودية لله الذي خلقنا و اليه مآبنا و معادنا و بيده نواصينا؛³⁷

خدا مغیره بن سعید را لعنت کند! او به پدرم دروغ می‌بست و خداوند داغی آهن (طعم شمشیر) را به او چشاند. لعنت خدا بر کسی که در باره ما چیزی بگوید که ما خود نمی‌گوییم [و چنان اعتقادی نداریم]. لعنت خدا بر کسی که ما را بنده خدا نداند؛ خدایی که ما را آفریده و بازگشت و معاد ما به سوی اوست و زمام اختیار ما در کف اوست!

امام رضا فرمود:

اللهم لا تليق الربوبية الابك، و لا تصلح الالهية الا لك، فالعن النصاري الذين صغروا عظمتك و العن المضاهين لقولهم من بريتك اللهم انا عبيدك و ابناء عبيدك، لا نملك لانفسنا ضراً و لا نفعاً و لا موتاً و لا حياة و لا نشوراً. اللهم من زعم اننا ارباب فنحن اليك منه براءة...³⁸

بار خدایا! ربوبیت، سزاوار کسی جز تو نیست و الوهیت، شایسته کسی جز تو نباشد. پس لعن و نفرین خود را نثار نصارا کن که عظمت تو را پایین آوردند و نفرین خود را نثار دیگر مردمانی کن که اعتقادی همچون آنان دارند، بار خدایا! ما بندگان تو و زاده بندگان تو هستیم. نه مالک سود و زبانی در حق خود هستیم و نه اختیار مرگ و زندگی و حشر و نشر خود را داریم، بار خدایا! هر کس بگوید ما خدا هستیم، به پیشگاه تو از او بیزار می‌جوییم ...

36. الكافي، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱۰: الامالی للمفيد، ص ۲۵۳، ح ۳: الامالی للطوسي، ص ۲۲، ح ۲۷: بشارة المصطفى، ص ۷۰.

37. رجال الكشي، ج ۲، ص ۴۸۹، ح ۴۰۰.

38. الاعتقادات للصدوق، ص ۴۱؛ (گفتنی است که شیخ صدوق متن دعا را به عنوان حجت و دلیل برای یک امر اعتقادی قرار داده است) برای نمونه‌های دیگر ر. ک: الكافي، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۶: رجال الكشي، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ج ۲، ص ۵۹۴ ح ۵۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۱ - ۳۲۷.

۲. شریک قرار دادن اهل بیت با خداوند در خالقیت و رازقیت و... (تفویض خالقیت، رازقیت، امامت و احیاء به اهل بیت)

ادعای خالقیت و رازقیت اهل بیت و این که این امور از سوی خداوند به آنان تفویض شده است، در روایات متعددی از سوی اهل بیت انکار و اعتقاد به آن مستلزم شرک دانسته شده است. همان طور که پیش‌تر اشاره شد، صدور اموری چون خلق، زنده کردن و میراندن از انبیا و ائمه به عنوان معجزه و کرامت و به اذن الهی و انتساب این امور به آنان در همین حیطه و اندازه مستلزم غلو و شرک نیست؛ چرا که صدور این امور از آنان در طول اراده الهی قرار داشته و به خواست خداوند صورت می‌گیرد؛ هم‌چنان که در قرآن به برخی انبیا نسبت داده شده است^{۳۹} و در برخی از روایات ائمه از توانایی خود بر این امور به اذن الهی اذعان نموده‌اند.^{۴۰} بنا بر این، آنچه مصداق غلو و شرک است، انتساب عام و مطلق این امور است؛ نه صدور آنها به عنوان معجزه و کرامت.

نمونه‌ای از روایات:

امام رضا فرمود:

اللهم لك الخلق ومنك الرزق واياك نعبد واياك نستعين، اللهم انت خالقنا وخالق آبائنا الاولين... ومن زعم ان الينا الخلق وعلينا الرزق فنحن منه براء ...^{۴۱}

خدایا! آفرینش از آن توست و روزی از تو، تنها تو را بندگی می‌کنیم و از تو مدد می‌جوییم، تویی خالق ما و خالق پدران ما... هر که پنداشت که رجوع آفریدن به سوی ماست و عهده روزی دادن بر ما، ما از او بیزاریم....

عن ياسر الخادم: قلت للرضا: ما تقول في التفويض؟ فقال:

ان الله تبارك وتعالى فوض الى نبيه امر دينه فقال: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ

فخذوه وَاٰتَاكُمْ عَنْهُ فَانتهوا﴾^{۴۲} فاما الخلق والرزق فلا.^{۴۳}

زراره گوید که به امام صادق عرض کردم:

ان رجلاً من ولد عبد الله بن سبا يقول بالتفويض. قال: و ما التفويض؟ قلت: يقول: ان الله عزوجل خلق محمداً و علياً ثم فوض الامر اليهما، فخلقنا و رزقا و احببنا و امامنا، فقال: «كذب عدو الله، اذا رجعت اليه فاقرأ عليه الآية التي في سورة الرعد: ﴿اَمْ جَعَلُوا

لِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾»^{۴۴}

مردی از اولاد عبد الله بن سبا قایل به تفویض است. فرمود: تفویض چیست؟ عرض نمودم: می‌گویند که حق تعالی محمد و علی را آفرید و بعد از آن، امر را به ایشان

39. سورة آل عمران، آیه ۴۹.

40. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۰، ح ۳؛ بصائر الدرجات، ص ۲۸۹ - ۲۹۴.

41. الاعتقادات، ص ۱۰۰.

42. سورة حشر، آیه ۷.

43. عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۹.

44. الاعتقادات، ص ۱۰۰.

تفویض کرد. پس آفریدند و روزی دادند و زنده نمودند و میرانند. فرمود: دروغ گفته دشمن خدا، وقتی پیش او بازگشتی، آیه سوره رعد را بر او بخوان «... یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه آفرینش بر آنان مشتبّه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است، و اوست یگانه قهار».

۳. ادعای علم غیب ذاتی اهل بیت

علم غیب در عصر نزول قرآن و صدور روایات و حتی بعد از آن معمولاً به معنای علم غیب ذاتی استعمال می‌شده است. شواهد و دلایل گوناگونی بر این مطلب وجود دارد.^{۴۵} بنا بر این، بهترین وجه جمع بین روایاتی که علم غیب را از اهل بیت نفی می‌کنند و صدها روایتی که حداقل بر آگاهی اهل بیت از برخی امور غیبی تأکید دارند، آن است که متونی را که به نحو عام و کلی، علم غیب را از اهل بیت نفی می‌کند، بر علم غیب ذاتی حمل کنیم؛ چرا که تنها خداوند است که به نحو استقلالی و بالذات عالم به غیب است و دیگران اگر بخواهند از غیب آگاهی پیدا کنند، به خواست و عنایت الهی خواهد بود. علامه حیدری در این باره می‌نویسد:

فَعَلِمَ الْغَيْبِ الْمُخْتَصَّ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوَ الْمَوْجُودُ عَلَى نَحْوِ الْإِسْتِقْلَالِ وَ الْغَنَى، وَ مِنْ ثَمَّ قَدْ يَثْبُتُ عِلْمُ الْغَيْبِ لِمَخْلُوقٍ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ تَعَالَى وَ لَكِنْ لَا يَنْحُو الْإِسْتِقْلَالَ، بَلْ يَكُونُ بِذَلِكَ فَقِيْرًا لِلَّهِ تَعَالَى وَ مُحْتَاجًا إِلَيْهِ، وَ مَنْ يَعْلَمُ الْغَيْبَ بِهَذِهِ الْكَيْفِيَّةِ هُمُ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ حَيْثُ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَلَا: ﴿فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبُهُ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُوْلٍ﴾.^{۴۶}
فَهُوَ لَاءِ الرُّسُلِ الَّذِينَ ارْتَضَاهُمْ وَ اصْطَفَاهُمْ وَ اسْتَخْلَصَهُمْ لِنَفْسِهِ، بِمَقْدُوْرِهِمُ الْإِطْلَاعَ عَلَى مَكْنُونَاتِ عِلْمِ الْغَيْبِ بِتَعْلِيمِ مَنْه جَلَّ وَ عَلَا....^{۴۷}

بنا بر این آنچه که در زمینه علم غیب نباید به اهل بیت نسبت داده شود، علم غیب ذاتی و استقلالی است که چنین نسبتی قطعاً از مصادیق غلو در باره آنان می‌باشد و الاً آگاهی آنان از غیب به واسطه وحی و الهام و... امری غیرقابل انکار است.

نمونه‌ای از روایات:

۱. ابن مغیره گوید:

كُنْتُ اَنَا وَ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ فَقَالَ لَهُ يَحْيَى: جَعَلْتَ فِدَاكَ أَنْتَهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، ضَعَّ يَدَكَ عَلَى رَأْسِي فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ شَعْرَةٌ فِيهِ وَ لَا فِي جَسَدِي إِلَّا قَامَتْ، ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا وَرَاثَةٌ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ»^{۴۸}

من و یحیی بن عبد الله بن حسن در خدمت امام ابی الحسن بودیم، یحیی به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! عده‌ای معتقدند که شما علم غیب می‌دانید. فرمود:

۴۵. ر.ک، بررسی غلو در روایات علم اهل بیت از کتاب بصائر الدرجات، ص ۸۲ - ۸۵ (پایان نامه کارشناسی ارشد، از نگارنده).

۴۶. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۴۷. عصمة الانبياء في القرآن، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۴۸. الأمل للمفيد، ص ۲۳، ح ۵؛ رجال الكشي، ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۵۳۰.

«سبحان الله، دست بر سرم بگذار، ببین که - به خدا سوگند - هر مویی که در سر و پیکر من است، بر بدنم راست شد! سپس فرمود: نه - به خدا سوگند - آنچه می‌دانیم، همه از رسول خدا به ارث برده‌ایم».

با توجه به ذیل روایت، معلوم می‌شود که مراد از علم غیب، علم غیب ذاتی و بدون تعلیم است، که از سوی امام انکار شده است.

۲. سدیر گوید:

كنت انا و ابوبصير و يحيى البزاز و داود بن كثير في مجلس ابي عبد الله اذ خرج الينا و هو مغضب، فلما اخذ مجلسه قال: «يا عجباً لأقوام يزعمون أنا نعلم الغيب، ما يعلم الغيب الا الله عزوجل، لقد هممت بضرب جاريتي فلانة، فهربت مني فما علمت في اي بيوت الدار». قال سدیر: فلما أن قام من مجلسه و صار في منزله، دخلت انا و ابوبصير و ميسر و قلنا له: جعلنا فداك! سمعناك و انت تقول كذا وكذا في امر جاريتك و نحن نعلم أنك تعلم علماً كثيراً و لا ننسبك الى علم الغيب. فقال: يا سدیر! ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى. قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزوجل: «قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرثد إليك طرفك»^{۴۹}؟ قلت: جعلت فداك! قد قرأته. قال: فهل عرفت الرجل؟ و هل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قلت: أخبرني به. قال: قدر قطرة من الماء في البحر الاخضر فما يكون ذلك من علم الكتاب؟ قلت: جعلت فداك! ما أقل هذا؟ فقال: يا سدیر! ما أكثر هذا، ان ينسبه الله عزوجل الى العلم الذي اخبرك لا به. يا سدیر! فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزوجل ايضاً: «كفي بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب»^{۵۰}؟ قلت: قد قرأته جعلت فداك! قال: أفمن عنده علم الكتاب كله أفهم ام من عنده علم الكتاب بعبءه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله فأوما بيده الى صدره و قال: علم الكتاب و الله كله عندنا، علم الكتاب و الله كله عندنا؛^{۵۱}

در مجلس امام صادق بودیم، آن حضرت با چهره خشمگین وارد شد و چون به جای خود نشست، فرمود: و عجبا از مردمانی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم. غیب را جز خدای عز و جل نمی‌داند. من خود آهنگ نمودم فلانه کنیزکم را بزخم، از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است. سدیر گوید: چون از جای برخاست و به اندرون منزل تشریف برد، من و ابو بصیر و ميسر خدمت او رفتیم و به او گفتیم: قربانت، ما از تو شنیدیم که چنین و چنان فرمودی در باره کنیزک خود با این که می‌دانیم شما علم بسیاری داری و باز هم نسبت علم غیب به شما نمی‌دهیم، گوید: امام فرمود: ای سدیر مگر تو قرآن نمی‌خوانی؟ گفتیم: چرا، فرمود: تو در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی به این آیه برخوردی: «گفت آن که نزد او بود علمی از کتاب: من آن را برای تو می‌آورم پیش از آن که چشم بر هم زنی»؟ گوید: گفتیم: قربانت، من آن را خوانده‌ام. فرمود: آن مرد را شناختی و دانستی چه علمی از کتاب نزد او بوده؟

۴۹. سوره نمل، آیه ۴۰.

۵۰. سوره رعد، آیه ۴۳.

۵۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳؛ بصائر الدرجات، ص ۲۳۰، ح ۵.

گوید: گفتم: به من از آن خبر دهید. فرمود: علم او به اندازه یک قطره بوده است در دریای اخضر (مدیترانه) این اندازه چیست نسبت به علم کتاب؟

گوید: گفتم: قربانت، چه بسیار کم است این اندازه. فرمود: ای سدیر، چه بسیار است که خدای عز و جل او را منسوب به آن علمی کرده که من به تو خبر می‌دهم. ای سدیر، آیا در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی این آیه را خوانده‌ای: «بگو بس است برای گواه میان من و شما خداوند و کسی که علم کتاب دارد» گوید: گفتم: آن را خوانده‌ام قربانت. فرمود: کسی که همه علم کتاب را دارد بافهم‌تر است یا کسی که جزئی از علم کتاب را دارد؟ گفتم: نه، بلکه آن که علم همه کتاب را دارد او بافهم‌تر است. سپس با دست خود اشاره به سینه‌اش کرده و فرمود: به خدا علم کتاب نزد ماست، به خدا همه‌اش نزد ماست.

علامه مجلسی در *مرآة العقول* به خاطر مجهول بودن برخی از روایات، سند روایت را ضعیف دانسته است.^{۵۲} از طرفی، با توجه به ذیل روایت، آنچه در ابتدای روایت آمده - که دلالت بر نفی علم به غیب دارد - از روی تقیه بوده است. وجه دیگر، آن است که بگوییم، غرض نفی علم غیب ذاتی بوده است نه مطلق آگاهی از غیب.

۳. و ممّا خرج عن صاحب الزمان - صلوات الله علیه - ردّاً علی الغلاة من التوقيع جواباً لکتاب کتب الیه علی یدی محمد بن علی بن هلال الکرفی:

یا محمد بن علی! تعالی الله عزوجل عما یصفون، سبحانه و بحمده، لیس نحن شرکاء فی علمه، بل لا یعلم الغیب غیره... ائی بریء الی الله و الی رسوله ممن یقول: انا نعلم الغیب او نشارك الله فی ملكه أو یحلنا محلاً سوی المحل الذی نصبه الله لنا...؛^{۵۳}

از جمله توقیعاتی که از جانب حضرت صاحب الزمان در ردّ غلات خارج شده، نامه‌ای است که در پاسخ محمد بن علی بن هلال کرخی داده‌اند: ای محمد بن علی، خداوند بسی برتر از آن چیزهایی است که او را وصف می‌کنند، پاک و منزّه است و به حمد شایسته، ما هرگز شریکان او در علم نیستیم و نه در قدرت و نیرویش، بلکه هیچ کس جز او از غیب خبردار نیست... من بی‌زاری می‌جویم از کسی که بگوید، ما علم غیب داریم یا در ملک خدا مشارکت داریم و جایگاه ما را در مکانی جز آن محلی که خداوند قرار داده، قرار دهد.

در باره این روایت توجه به چند نکته ضروری است:

الف) علاوه بر مرسل بودن روایت، محمد بن علی بن هلال کرخی مجهول است و تنها جایی که نامی از او برده شده، همین متن از *الاحتجاج* طبرسی است. بنا بر این روایت از نظر سند ضعیف است.

52. *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، ج 3، ص 112.

53. *الاحتجاج*، ج 2، ص 549، ح 347.

ب) آنچه در متن روایت نفی شده، قول به علم غیب ذاتی اهل بیت بوده که مساوی با شریک قرار دادن اهل بیت با خداست (لیس نحن شرکاء فی علمه)، (انا نعلم الغیب أو نشارك الله فی ملکه). از این رو، مطلق آگاهی اهل بیت از غیب نفی نشده است.

ج) علامه مجلسی ذیل روایت می‌نویسد:

مراد از نفی علم غیب از اهل بیت، این است که آنان بدون وحی و الهام از غیب خبر ندارند؛ اما آگاهی آنان از غیب از طریق وحی و الهام قابل انکار نیست، چرا که عمده معجزات انبیا و اوصیا خبر دادن از امور غیبی بوده است.^{۵۴}

۴. عن عمار الساباطی قال: سألت ابا عبد الله عن الامام يعلم الغیب؟ فقال:

لا و لكن اذا اراد ان يعلم الشيء اعلمه الله ذلك.^{۵۵}

روایت دلالت دارد که ائمه می‌توانند به تعلیم الهی از غیب آگاه شوند.

نکته دیگری که در این جا می‌توان مطرح کرد و در باره همه روایت‌هایی که علم غیب را از اهل بیت نفی می‌کنند، قابل صدق و تطبیق است، آن که در این روایات، ائمه با توجه به میزان عقل و درک و ظرفیت مخاطبان سخن گفته‌اند و اگر علم به غیب را نفی نمی‌کردند، امکان داشت که افراد ضعیف دچار کج فهمی شده و در باره آنان افکار نادرست و غلوآمیز کرده و احیاناً آنان را به ربوبیت و ... متصف کنند.

۴. ادعای نبوت ائمه

امام صادق فرمود:

أبرا ممن قال: أنا انبیاء.^{۵۶}

امام صادق فرمود:

من قال إنا انبیاء، فعليه لعنة الله و من شك فی ذلك فعليه لعنة الله.^{۵۷}

سدیر: قلت لأبی عبد الله: ... و عندنا قوم یزعمون انکم رسل ... فقال:

یا سدیر! سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و بریء الله منهم و رسوله، ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی، و الله یا یجمعنی الله و ایاهم یوم القيامة الآ و هو ساخط علیهم، قلت: فما انتم؟ قال: نحن خزان علم الله، نحن تر اجمة أمر الله، نحن قوم معصومون...^{۵۸}

۵۴. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۸.

۵۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ بصائر الدرجات، ص ۳۱۵، ح ۴.

۵۶. رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۱۵؛ ح ۴۵۶؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۷.

۵۷. رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۹۰، ح ۵۴۰.

۵۸. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۶.

آنچه در این روایات مورد نفی و بیزاری ائمه واقع شده، انتساب نبوت به ایشان است و این مسأله منافاتی ندارد که ائمه از نظر مقامات معرفتی و معنوی همتراز یا بالاتر از انبیای پیشین باشند. بنا بر این، آنچه نفی شده، مقام نبوت و جنبه پیام‌آوری و تشریح است.

۵. تفضیل ائمه بر پیامبر گرامی اسلام و یا مساوی دانستن ائمه با پیامبر

هر گونه توصیفی از ائمه - که متضمن تفضیل و برتر دانستن آنان از پیامبر اکرم باشد و یا ائمه را از نظر درجه و رتبه همتراز با پیامبر اکرم قرار دهد - از مصادیق غلو خواهد بود. از اعتقادات روشن و صریح شیعه است که اوصیای پیامبر اکرم در مقامی پایین‌تر از پیامبر گرامی اسلام هستند. امام صادق فرمود:

اتقوا الله، و عظموا الله و عظموا رسول الله و لا تفضلوا علی رسول الله احداً، فان الله تبارك و تعالی قد فضله.^{۵۹}

دو بحث مرتبط با ملاک‌های حدیثی غلو

بحث اول: معیار کلی

از جمله اموری که در روایات به آن پرداخته شده و می‌تواند به عنوان معیاری عام و کلی در بحث غلو مطرح باشد، آن است که به اهل بیت چیزی نسبت داده شود که خود آنان به آن معتقد نبوده و چنین نسبتی را قبول ندارند: امام صادق فرمود:

لعن الله من قال فینا ما لا نقوله فی انفسنا...^{۶۰}

امام رضا فرمود:

اللهم انی ابرا الیک من الذین قالوا فینا ما لم نقله فی انفسنا.^{۶۱}

امام صادق فرمود:

الویل لمن کذب علینا، و ان قوما یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا.^{۶۲}

روشن است که این روایات را نمی‌توان به عنوان ملاکی مستقل از سایر ملاک‌ها مطرح کرد؛ چرا که این روایات شامل تمامی مواردی که در احادیث اهل بیت به آنها اشاره شده، می‌شود و در واقع توضیحی عام و کلی از همه ملاک‌های گفته شده است. در هر حال، این روایات بیان‌گر این موضوع هستند که برای توصیف اهل بیت باید به خود آنان مراجعه کنیم؛ چون هیچ کس غیر از آنان، نمی‌تواند به معرفت و شناخت کامل و بایسته‌ای از اهل بیت دست یابد. بنا بر این، لازم است بر اساس سخنان و توصیفات

۵۹. قرب الاستاد، ص ۶۱ و ۷۴.

۶۰. رجال الکشی، ج ۲، ص ۴۸۹، ح ۴۰۰ و ص ۵۹۰، ح ۵۴۲.

۶۱. الاعتقادات، ص ۹۹.

۶۲. رجال الکشی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱۷۲.

خود اهل بیت به توصیف آنان پردازیم و آنچه را که به خود نسبت داده‌اند، به آنان نسبت دهیم و آنچه را که نفی کرده‌اند، نفی کنیم.

بحث دوم: روایات «قولوا فینا ما شئتم»

مجموعه روایاتی در منابع حدیثی نقل شده که در صورت اطمینان به صدور آنها می‌تواند به عنوان معیاری در بحث غلو، مورد استفاده قرار بگیرد. محتوای این احادیث - که با اسناد متفاوت و عبارات مشابه نقل شده - آن است که ائمه فرموده‌اند که ما را از حد خدایی و ربوبیت پایین آورید و به عبودیت و بندگی ما معتقد شوید. پس از آن در فضایل ما هرچه خواستید، بگویید. در برخی از روایات، عبارات دیگری به این معنا که «و هرگز به کنه فضائل ما نخواهید رسید» یا «به خدا قسم که از دانش ما، جز آلفی به شما نرسیده است» اضافه شده است. البته در بیش‌تر متون در ابتدا یا در انتها از غلو نهی شده است (ایاکم و الغلو فینا)، از آن‌جا که این روایات مورد اعتراض و نقد قرار گرفته و متأسفانه برخی بدون تأمل و دقت کافی با صراحت آنها را جعلی و موضوع قلمداد کرده‌اند^{۶۳} و بعضی دیگر این روایات را به منزله چک سفید امضا شده برای انتساب صفات خدایی و معجزات به امامان دانسته‌اند،^{۶۴} نظر می‌رسد بررسی این روایات لازم و ضروری باشد.

الف) روایات

1. محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق): حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدِ الْيَقِينِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ جَدِّي، عَنِ أَبَانَةَ، أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَمَةَ اصْحَابِهِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرَبَعَ مِائَةَ بَابٍ مِمَّا يَصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَا، قَالَ: «... إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِينَا، قَوْلُوا إِنَّا عِبِيدُ مَرْبُوبُونَ وَ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ، مَنْ أَحْبَبَنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَ لِيَسْتَعِنَ بِالْوَرَعِ، فَاتَهُ أَفْضَلُ مَا يَسْتَعَانُ بِهِ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...»^{۶۵}

2. صَفَّار: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَرْدَةَ، عَنِ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرِ الْخَرَّازِ، عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا إِسْمَاعِيلُ! ضَعِ لِي فِي الْمَتَوَضَّأِ مَاءً، فَقَمْتُ فَوَضَعْتُ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَنَا أَقُولُ فِيهِ كَذًا وَ كَذًا وَ يَدْخُلُ الْمَتَوَضَّأَ يَتَوَضَّأُ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فَقَالَ: «يَا إِسْمَاعِيلُ! لَا تَرَفِعِ الْبِنَاءَ فَوْقَ طَاقَتِهِ، فَيَنْهَدُمُ، اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قَوْلُوا بِنَا مَا شِئْتُمْ»^{۶۶}

۶۳. ر.ک: محورهای فعالیت غلاة، ص ۲۳۱ - ۲۳۹.

۶۴. ر.ک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۹.

۶۵. الخصال، ص ۶۱۴، ح ۱۰؛ تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۰۴؛ غررالحکم و دررالكلم، ح ۲۷۴۰؛ عيون الحكم و المواعظ، ص ۱۰۱.

۶۶. بصائر الدرجات، ص ۲۳۶، ح ۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۲۵، ح ۴۵ (عبارت «لا النبوة» در متن منقول توسط خرائج در انتهای حدیث دیده می‌شود)؛ الثاقب فی المناقب، ص ۴۰۲، ح ۳۳۰.

3. صفار: حدَّثنا الحسن بن موسى الخشاب، عن اسماعيل بن مهران، عن عثمان بن جبلة، عن كامل التمار قال: كنت عند ابي عبد الله ذات يوم، فقال لي: يا كامل! اجعل لنا رباً نؤوب اليه و قولوا فينا ما شئتم. فقلت: نجعل لكم رباً تؤوبون اليه و نقول فيكم ما شئنا! فاستوى جالساً فقال: ما عسى أن تقولوا؟! [مثلاً چه خواهيد گفت] و الله ما خرج اليكم من علمنا الا ألف غير معطوفة.⁶⁷

4. من كتاب الدلائل للحميري عن مالك الجهني: كنا بالمدينة حين اجلبت الشيعة و صاروا فرقا، فتتحينا عن المدينة ناحية ثم خلونا فجعلنا نذكر فضائلهم و ما قالت الشيعة الي ان خطر ببالنا الربوبية، فما شعرنا بشيء؛ اذا نحن بأبي عبد الله واقف على حمار فلم ندر من اين جاء، فقال: يا مالك و يا خالد! متى أحدثتما الكلام في الربوبية؟ فقلنا: ما خطر ببالنا الا الساعة. فقال: اعلمنا ان لنا رباً يكلائنا بالليل و النهار، نعيده، يا مالك و يا خالد! قولوا فينا ما شئتم و اجعلونا مخلوقين، فكررنا علينا مراراً.⁶⁸

5. ابو منصور الطبرسي: حدَّثني السيد العالم العابد ابو جعفر مهدي بن ابي حرب الحسيني المرعشي، قال: حدَّثني الشيخ الصدوق عبد الله بن جعفر بن محمد بن احمد الدوريستي، قال: حدَّثني ابي محمد بن احمد، قال: حدَّثني ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، قال: حدَّثني ابوالحسن محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادي، قال: حدَّثني ابو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد و ابوالحسن علي بن محمد بن سيار، عن الامام العسكري، عن الامام الرضا: قال اميرالمؤمنين: «لا تتجاوزوا بنا العبودية، ثم قولوا ما شئتم و لن تبلغوا و اياكم و الغلو كغلو النصاري فاني بريء من الغالين».⁶⁹

(ب) اسناد

سند اولين روايت صحيح است و راويان آن از افراد ثقة و مورد اعتماد هستند، اما چهار روايت بعدی با اشکالاتی در سند مواجه هستند؛ روايت دوم، سوم و پنجم به خاطر مجهول بودن برخی از روايات آن ضعيف‌اند و روايت چهارم نیز بدون سند نقل شده است.

گفتنی است که در سند روايت اول، قاسم بن يحيى و حسن بن راشد از سوى ابن غضائري تضعيف شده‌اند؛ گذشته از آن که اساساً انتساب کتاب به ابن غضائري با تردید مواجه است⁷⁰، تضعيفات ابن غضائري قابل اعتماد نيست. در باره قاسم بن يحيى و حسن بن راشد شواهدی وجود دارد که حداقل، قابل قبول بودن روايت ايشان را اثبات می‌کند:

1. انتساب کتاب از سوى نجاشی و شيخ طوسی به ايشان با ذکر طريق دو بزرگوار به کتاب⁷¹؛

2. روايت اجلا و بزرگان از هر دو؛ از قاسم بن يحيى، بزرگانی چون، ابراهيم بن هاشم قمی، احمد بن محمد بن عيس اشعري، احمد بن محمد بن خالد برقی و محمد بن عيسى بن عبيد، و از حسن بن راشد، افرادی چون محمد بن ابي عمير و ابراهيم بن هاشم قمی روايت کرده‌اند.

67. همان، ص 507، ح 8؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 59.

68. كشف الغمة في معرفة الاثقة، ج 2، ص 409.

69. الاحتجاج، ج 2، ص 453، ح 314؛ التفسير المنسوب الى الامام العسكري، ص 50، ح 24.

70. ر.ک. معجم رجال الحديث، ج 14، ص 65.

71. رجال النجاشي، ج 2، ص 184، رقم 864؛ فهرست، ص 202، رقم 575.

۳. کثرت روایت هر دو در منابع معتبر حدیثی؛ در کتاب *الکافی* از حسن بن راشد، هشتماد روایت و از قاسم بن یحیی ۶۵ روایت وجود دارد.
۴. قول شیخ صدوق در کتاب *من لا یحضره الفقیه*؛ ایشان پس از نقل زیارتی، علت انتخاب آن را اصح بودن سند آن دانسته است: «واخترت هذه لهذا الكتاب، لانها اصح الزیارات عندی من طریق الروایة».^{۷۲} در سند این زیارت قاسم بن یحیی و حسن بن راشد قرار دارند.
۵. قرار داشتن در اسناد روایات *تفسیر القمی و کامل الزیارات*؛^{۷۳}
۶. حسن بن راشد از مشایخ بلا واسطه محمد بن ابی عمیر است که به شهادت شیخ طوسی جز از ثقات نقل نمی‌کند.^{۷۴}

ج) بررسی محتوا

مفادی که این روایات در بردارنده آن هستند، از این قرار است:

۱. نهی از غلو درباره اهل بیت ؛
- ایاکم و الغلو فینا - یا اسماعیل! لا ترفع البناء فوق طاقته، فینهدم؛ ایاکم و الغلو کفلاً النصارى؛ فأتی بریء من الغالین.
۲. تأکید بر عبودیت و بندگی اهل بیت ؛
- قولوا انا عبید مربوبون؛ اجعلونا مخلوقین؛ اجعل لنا رباً نؤوب الیه؛ ان لنا رباً یکلأ باللیل والنهار، نعبده؛ لا تتجاوزوا بنا العبودیة.
۳. عظمت و بزرگی قدر و منزلت و فضایل اهل بیت و ناتوانی عقل بشری از درک و دست یافتن به آنها.

قولوا فی فضلنا ما شئتم؛ ما عسی ان تقولوا؟ و الله ما خرج الیکم من علمنا الا الف غیر معطوفة؛ قولوا ما شئتم و لن تبلغوا.

اتمه در این روایات با نهی از غلو، به این مسأله مهم توجه داده‌اند که در مواجهه با فضایل و مقامات اهل بیت نباید عبودیت و بندگی و خاکساری آنان در درگاه ربوبی را به فراموشی سپرد. وقتی امام علی می‌فرماید: «لا تتجاوزوا بنا العبودیة؛ ما را از مرز بندگی فراتر نبرید»، خط قرمزی را تعریف می‌کنند که در شناخت غلو و مواجهه با آن نکته‌ای اساسی و مهم است. عبودیت و بندگی محض اهل بیت یک امر جزئی و تشریفاتی برای آنان نیست، بلکه طبق این روایات و ده‌ها آیه و روایت دیگر، جوهره و پایه تمامی فضایل و مقامات اهل بیت است. نفی ربوبیت و اثبات عبودیت و بندگی اهل بیت لوازم بسیار زیادی به دنبال دارد که هر کس به آنها توجه داشته باشد، از افتادن در وادی غلو در امان می‌ماند.^{۷۵} از طرف دیگر، این روایات به حقیقت دیگری نیز اشاره دارند و آن، این‌که اهل بیت از درجه‌ای از کمال و فضایل

72. کتاب *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۵۹۸.

73. ما این مسأله را به عنوان مؤید در نظر گرفتیم، اما برخی قرار گرفتن در اسناد این دو کتاب را دلیل بر وثاقت می‌دانند.

74. ر.ک: *عدة الاصول*، ج ۱، ص ۱۵۴.

75. و شاید دعایی که شیخ طوسی، سید ابن طاووس و دیگران نقل کرده‌اند، اشاره به همین موضوع داشته باشد. در عبارتی از این دعا - که از ناحیه مقدسه نقل شده و به دعای «رجیبه» مشهور است - آمده است: «لا فرق بینک و بینها [بینهم] الا أنهم عبادک و خلقک». ر.ک: *مصباح المتعجد*، ص ۸۰۳: *الإقبال*، ج ۳، ص ۲۱۴.

برخوردار هستند که برای دیگران، امکان درک و دستیابی به آن وجود ندارد. عبارت «لن تبلغوا» و «ما عسی ان تقولوا؟» (با استفهام انکاری) بیان گر آن است که تلاش‌ها برای درک و بیان اوج فضایل و جایگاه اهل بیت با شکست مواجه خواهد شد، مگر آن‌که با تمسک به اهل بیت و آموختن از خود آنان به توصیف آنان پردازیم. آری آنان در مقام و جایگاهی قرار دارند که هیچ طامع و آرزومندی، طمع و آرزوی ادراک و رسیدن به آن جایگاه را به خود راه نمی‌دهد (ولا یطمع فی ادراکه طمع^{۷۶}). بنا بر این، مفاد این روایات اموری صحیح، قابل قبول و مورد تأیید قرآن و روایات است. تنها نقطه‌ای که می‌تواند مورد اعتراض قرار بگیرد، جمله «قولوا فینا ما شنتم» است. برخی این عبارت را چک سفید امضا شده برای جعل و وضع دانسته‌اند و معتقدند معنای این جمله این است که هر کس هر چه دلش بخواهد، می‌تواند در باره اهل بیت بگوید. به نظر می‌رسد، نهایت کج‌فهمی است اگر کسی از این روایات، جواز جعل و کذب را برداشت کند و بپندارد که بی‌محبا و بدون قید و بند می‌توان هرگونه نسبتی را به اهل بیت داد.^{۷۷} این مسأله از بدیهیات پژوهش‌های حدیثی است که باید احادیث را در کنار هم دید و با هم معنا کرد (و به اصطلاح باید خانواده حدیث تشکیل شود). اگر اهل بیت، «قولوا فینا ما شنتم» دارند، «لعن الله من قال فینا ما لم نقله فی انفسنا» هم دارند. امام، هرگز به جعل و کذب دستور نمی‌دهد. بنا بر این، در انتساب فضایل به اهل بیت علاوه بر آن که نباید مرتکب کذب شد، باید تنها با مراجعه به آیات قرآن و سخنان خود اهل بیت به توصیف آنان پرداخت؛ چرا که جز آنان، کس دیگری توانایی معرفت مقام و جایگاه اهل بیت را ندارد. بنا بر این، «قولوا فینا ما شنتم» به این معناست که با توجه به ملاک‌های قرآنی و دستورات الهی و تعالیم پیامبر اکرم و اوصیای ایشان و پایبند بودن به ملاک‌های عقلی، هرچه در باره فضایل و مقامات ما اهل بیت بگویید، کم گفته‌اید. به عبارت دیگر، مواظب باشید که از خطوط قرمزی که قرآن و اهل بیت ترسیم نموده‌اند، تجاوز نکنید. آن‌گاه، به بالاترین درجه از فضایل و کمالات اهل بیت معتقد باشید. از طرف دیگر، نگارنده معتقد است که این روایات جامع تمامی ملاک‌هایی که در مباحث پیشین گفته شد، هست. در واقع، نفی ربوبیت اهل بیت و عدم تجاوز از مرز بندگی آنان، هم شامل انتساب ربوبیت و الوهیت می‌شود و هم انتساب صفات اختصاصی الهی را در بر دارد؛ چرا که آنها از شوون ربوبیت است و به ضمیمه عبارت «الا النبوة» - که در برخی منابع اضافه شده - انتساب نبوت به ائمه را نیز شامل می‌شود، و در یک کلمه تمامی موارد غلو در ذات و صفات را شامل شده و نفی می‌کند. در شناخت روایات غلوآمیز، علاوه بر معیارهای قرآنی و حدیثی، می‌توان از داده‌های عقلی نیز بهره جست. عقاید گروه‌های غلات در طول تاریخ، علاوه بر آن‌که در تعارض با تعالیم قرآن و سنت و ضروریات دین بوده، مخالف با مسلمات عقلی نیز بوده است. به طور کلی انتساب هرگونه صفت یا خصوصیتی به اهل بیت - که در تعارض با مسلمات و ضروریات عقلی باشد - مردود خواهد بود. بررسی تفصیلی این موضوع مجال و نوشته دیگری می‌طلبد.

76. فرازی از زیارت جامعه کبیره، رک: کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳ ح ۳۲۱۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹۸، ح ۱۷۷ و...
77. مشابه همین کج‌فهمی در باره احادیثی مانند «اذا عرف فاعمل ما شئت» نیز صورت گرفته است. رک: روش فهم حدیث، ص ۲۴۱ - ۲۴۳.

کتابنامه

- *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، علی المتقی بن حسام الدین الهندی، تصحیح: صفوة السقا، بیروت، مکتبة التراث الإسلامی، 1397ق.
- «دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث»، محمد احسانی فر لنگرودی، *فصلنامه علوم حدیث*، شماره 37.
- *اصول علم الرجال*، عبدالهادی الفضلی، بیروت، مؤسسه أم القرى للتحقیق والنشر، 1416ق.
- *الاحتجاج*، احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، تحقیق: ابراهیم البهادری، محمد هادی به، قم، انتشارات اسوه، 1413ق.
- *الاعتقادات*، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق)، تحقیق: عصام عبد السید، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، 1371 ش.
- *الإقبال بالاعمال الحسنة*، تحقیق: جواد القیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1414ق.
- *الأمالی*، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: مؤسسه البعثة، قم، نشر دار الثقافة، 1414ق.
- *الأمالی*، محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی (شیخ مفید)، قم، جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، 1403ق.
- *التفسیر المنسوب الی الامام العسکری*، قم، مدرّسة الامام الهادی، 1409ق.
- *التوحید*، شیخ صدوق، تحقیق: هاشم الحسینی الطهرانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1398ق.
- *الثاقب فی المناقب*، محمد بن علی بن حمزة الطوسی، تحقیق: رضا علوان، قم، مؤسسه انصاریان، 1412ق.
- *الجعفریات (الأشعثیات)*، محمد بن محمد الأشعث الکوفی، تهران، مکتبة نینوی الحدیث.
- *الخرائج والجرائج*، قطب الدین الراوندی، قم، مؤسسه الامام المهدي (عج)، 1409ق.
- *الخصال*، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الأعلمی، 1414ق.
- *الغلّو فی الدین فی حیاة المسلمین المعاصرة*، عبد الرحمن بن معلا اللویحق، بیروت، مؤسسه الرسالة، 1413ق.
- *الفهرست*، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، نشر الفقاهة، 1417ق.
- *الکافی*، محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة، 1389ق.
- *المناقب (مناقب آل أبی طالب)*، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، قم، المطبعة العلمیة.
- *المناقب*، الموفق بن احمد المکی الخوارزمی، تحقیق: مالک محمودی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1414ق.

- النواذر، فضل الله الراوندي، تحقيق: سعيدرضا عسكري، قم، دار الحديث، 1377 ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، محمد باقر مجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403ق.
- بشارة المصطفى لشيعته المرتضى، محمد بن علي الطبري، نجف، المكتبة الحيدرية، 1383ق.
- بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار القمي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1404ق.
- تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن علي الحراني، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1404ق.
- تنقيح المقال في علم الرجال، عبد الله مامقاني، نجف، مطبعة المرتضوية.
- تهذيب الأحكام، محمد بن الحسن الطوسي، بيروت، دار التعارف، 1401ق.
- دانش نامه امام علي، علي اكبر رشاد و ديگران، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي، 1385 ش.
- رجال الطوسي، محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق: جواد القيومي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1415ق.
- رجال النجاشي، احمد بن علي النجاشي، تحقيق: محمد جواد نائيني، بيروت، دار الأضواء، 1408ق.
- روش فهم حديث، عبد الهادي مسعودي، تهران، انتشارات سمت - دانشكده علوم حديث، 1384 ش.
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيد الله بن عبد الله النيسابوري، تحقيق: محمدباقر المحمودي، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، 1411ق.
- عدة الاصول، محمد بن الحسن الطوسي، قم، محمدرضا الأنصاري، 1376 ش.
- عصمة الأنبياء في القرآن، كمال الحيدري، بقلم محمود نعمة الجياشي، بيروت، دار فرقد، 1424ق.
- عيون أخبار الرضا، شيخ صدوق، تهران، منشورات جهان.
- عيون الحكم و المواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي، تحقيق: حسين الحسنی البيرجندی، قم، دارالحديث، 1376 ش.
- غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد التميمي الأمدي، تحقيق: مير جلال الدين حسيني ارموي، تهران، دانشگاه تهران، 1360 ش.
- قرب الاسناد، عبد اله بن جعفر الحميري القمي، تهران، مكتبة نينوى الحديث.
- كتاب من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
- كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى بن أبي الفتح الاربلي، بيروت، دار الكتب الاسلامي، 1401هـ.

- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن الطبرسی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار المعرفة، 1408ق.
- محورهای فعالیت غلاة، علی رضا کهنمویی (پایان نامه)، قم، دانشکده اصول الدین.
- مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان الحلّی، قم، انتشارات الرسول المصطفی.
- مرآة العقول، محمدباقر مجلسی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، 1370 ش.
- مشککة الغلو فی الدین فی العصر الحاضر، عبد الرحمن بن معلا اللویحق، بیروت، 1419ق.
- مصباح المتعبد، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: علی اصغر مروارید، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، 1411ق.
- معجم رجال الحدیث، ابو القاسم موسوی خویی، قم، منشورات مדיنة العلم.
- مکتب در فرایند تکامل، حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه: هاشم ایزدیناه، تهران، انتشارات کویر، 1386ش.